



<p>قیمت اشتراک سالیانه در ایران یک تومان در سایر ممالک پنج فرانک</p>	<h1>کافه</h1> <p>۱۳۲۴</p>	<p>این روزنامه هر دو هفته یکبار نشر میشود عنوان مراسلات Redaktion Kaveh: Berlin-Charlottenburg, Leibnizstr. 64</p>
--	---------------------------	--

* * * شنبه ۳ فروردین ماه ۱۲۸۶ زردگردی = ۱۴ رمضان ۱۳۳۴ هجری * * * Jahrg. 1 • Nr. 10 • 15. Juli 1916 * * *

ما در شماره چهارم «کاه» در موقی که خبر افتادن کرمانشاهرا با کمال تأسف میدادیم گفتیم که این فقره نباید اسباب یأس و ففور خاطر وطن پرستان گردد، باید تا دم آخر زد ویا دشمن هستی و همه چیز خود درآویخت تا ایرانی نیز در جمع ملل حق دخول و سربلندی و در عالم حق زندگی داشته باشد. مملکتی که بقدریست برابر بوترها، چهل مثل کوه سیاهیا (موننگرو)، دو برابر بلژیکها، و چندین مقابل داغستانیا اتباع شیخ شامل، و اقلاً دو برابر افغانیا نفوس دارد و وسعت خاکش از سه تا صد و پنجاه برابر خاک ملل مزبوره است با یک دسته قشون روسی از دنیا برافزاده نشود و کشور خشایارشا که بقول یونانیان با سه میلیون لشکر بیونان حمله برد امروز در مقابل یک گله خرس مسکوی زبون نگردهد.

این گهتار ما بیهوده نبود. ثبات قدم مدافعین وطن بالأخره کار خودرا کرد و دوره استرداد اراضی مقصوبه در رسید. اردوی عثمانی بعد از فراغت از عمل کوت العماره و حسن قرب روسها بخرطه بغداد توجه خودرا بیشتر از پیشتر بسوی ایران معطوف گردانیده و کمک مهتی بقوای ایرانی داد و بدین طریق دلاوران دو مملکت اسلامی برای استرداد دار

فَرَج بعد از شدت

کرمانشاه کمتر از ژمیشل در دست روسها ماند. هجوم ناگهانی روس با قوای زیاد و توپ و اسلحه لازم در ماه جمادی الاولی گذشته جنگاوران بی استعداد ایران را که برای جنگ جز نثار جان هیچ اسبابی نداشتند مجبور بقب نشستن کرد و افتادن سنگرهای بید سرخ و قزوینه بدست دشمن کار کرمانشاه و کردندرا نیز ساخت. در پای طاق و میان طاق یک مقاومت آخری کردند ولی نرسیدن کمک و مشغول بودن توجه اردوی دولت عثمانی بکوت العماره باعث آن شد که آن یک مشت ایرانی و وطن دوست را بای قرار نمانده و تا قصر شیرین باز پس رفتند. و باز همتی کردند و بر آن شدند که با ناخن و دندان جلو توپ مسلسل را بگیرند و فرهادوار با تیشه بلکه با سوزن کوه بکنند و برای مقصود شیرین خود یعنی سعادت وطن قصری بلند پایه برافرازند و آخرین قطعه خاک عزیز و مرز و بوم نازنین خود را که باستیلای خرس معروض مانده اقلاً نگاه دارند. قصر شیرین هم دوامی نیاورد و زندگی بر وطن پرستان تلخ شد.

شمالی را لبریز کرده و ولایات مرکزی و جنوبی را نیز از ستم کشتی برادران خود متأثر و از حکومت هول و هراس روسی مرعوب ساخته است.

اینک همه ایرانیان میدانند که اگر بدبختانه این استیلا و تسلط فعلی روسی که از چند سال باین طرف شروع کرده مداومت کند و تیرش بسنگ نخورد طولی نخواهد کشید که ایران را نیز مانند تاتارستان شمالی و جنوبی و داغستان و ترکستان روسی کرده ابتدا آبدیهای مهم و مراکز شهرها و عمارات عالی و تجارتخانه و صراخانه و کارخانه و مدارس و ادارات و معادن و صنایع و پست و تلگراف و گمرک و دیوانخانه و غیره بدست روسی نژادان در آمده و اهالی بومی کم کم بخارج شهرها عقب کشیده و روزها برای جاروب کشتی کوچه و دست فروتنی و کفش پاک کشتی و فعلگی و حتمالی و درشگه چیگری بشهر آمده شها بکاشانهای خود در محلات بیرون شهر میخزند و منظره شهرها در شها شهرهای روسیه را مینمایند. بعد در کنار هر شهر بزرگی هم بیکی دو فرسخ فاصله بنای شهر تازه مثلاً باسم «نویه ایسپاگان» (یعنی اصفهان تازه) و «نویه تیگران» (یعنی طهران تازه) و کاملاً بترتیب و شکل شهرهای روسیه نهاده و فقط مقیمین روسی را در آن جا میدهند و بتدریج از مواظبت شهر قدیم صرف نظر میکنند. شهر نو متدرجاً رو بآبادی گذاشته و شهر کهنه از میان میرود. و اغلب بسیاری از شهرهای بزرگ و تاریخی مملکت هم اسم روسی میدهند و بنام یکی از سلاطین و بزرگان خود مینامند. دارا بجز دردا مثلاً نیکلای پوپول و خسرو آباد را یکتارینوگراد میکنند چنانکه گنجورا یلز او تپول نمودند. بعد شروع میکنند بشدت دادن مهاجرت اجباری و رعایای حیوان صفت روسی را گله گله صد هزارها بداخله ملک کیان سوق داده و بتدریج بهانههای مختلف و عنوانات خوف و شورش و غیره رعایای اصلی و بومی کشور را بداخله روسیه میکوچانند که آنها نیز آنجا روس شوند و بدین طریق مسافرن کاروان نظامی هندوستان خود را از حیث خط رجعت و پشت اردوی خود فارغ البال میسازند. اجبار و اکراه مردم بتبدیل دین و مصداق *يَخْرُجُونَ مِنْ دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا* شروع میشود (چنانکه در قازان و اورنبورگ) و مبشرین مسیحی با سر نیزه انجیل مسکوی را (که احکامش مقتضی آنست که «هر کس بروی راست تو سیلی زد»^(۱)) نه آنکه «روی چپ خود را برگردان»^(۱)) بلکه آن شخص را با تمام طایفه و خویشاوندانش بکش و خانه و املاکش را ضبط و غارت کن و خانه را با مواد منفجره و نارنجک بیاشان و شهر یا ده را بیک جریمه هنگفتی محکوم کن و در صورت تخلف با توپ بکوب، و «هر کس قیای تو را خواست»^(۱)) نه آنکه «عبای خود را نیز بالای آن بده»^(۱)) بلکه با تازیانه آن شخص را تأدیب کرده و اگر جسارتی کرد با شش لول بکش، چنانکه متحدین امروزه روس در مصر در حادثه دنشوی در سر صید یک کبوتر عده کثیری از مصریان را بدار زده، حبس ابدی کرده، تبعید نموده و انواع مجازاتهای دیگر دادند) در مملکت مانی و زردشت و عظم و تبلیغ کنند و عبادت «ایقون» ها و تمائیل مذهب پراوسلاونی را بجای توحید

الایمان کرمانشاه دو باره بقصر شیرین و کردند و هارون آباد و بالأخره بخود کرمانشاه هجوم آورده و بمقصود کامیاب شدند. از طرف دیگر در سمت سندج و بانه نیز قشون اسلامی پیش میرود و امید است که بتدریج این پیشرفت دوام و شدتی گرفته سایر ولایات اسیر شده را نیز نجات دهد.

ما نمیخواهیم در اهمیت این پیشرفت حالیه مبالغه کنیم و آترا اسباب امیدواری نامّه قرار دهیم لکن شکی نیست که اگر تصرف کرمانشاه دوامی گیرد تأثیر مهمی در ولایات دیگر ایران خواهد بخشید و دلای شوریده ملت که در زیر فشار روس هنوز در هرجان است بیشتر بجوش خواهد آمد. یک شکست کامل روس در یک جنگ مهمی در آن صفحات کافی است که نفوذ آن دولت را در ایران در هم شکسته و بواسطه یک قیام عمومی طوق اسیری وی برانداخته شود. با آنکه در ایران علم و معرفت بدرجه کافی منتشر نگردیده و مردم از دنیا و سیاست بقدر لزوم خبر ندارند و مخصوصاً نتایج اسیری در دست فرنگیان را نمیتوانند درست ملتفت شوند باز کسی در ایران نیست که طرز تسلط روسی و عواقب آترا نفهمیده و از وحشیگری آن قوم اهریمی کاملاً با خبر نشده باشد. در نتیجه قتل عامها، شقاوتها، دارها، توپ بندیا، قشون کشها که در هشت سال آخری از طرف آن دولت در ایران واقع شد همه مردم از صغیر و کبیر و برنا و پیر و دهاتی و شهری حتی در نواحی فرسنگان و قرای بم، در تون و طیس، در جاش و گوادر نیز منی و ماهیت زحمتی روسی را فهمیده اند. عکس جسد دازرده تقه الاسلام و سایر شهدا از پیشروان ملت در آذربایجان در همه ولایات ایران دست بدست میگردد، غلغله توپ بندیا بارگاه امام رضا علیه السلام بگوش همه کس رسیده و لهذا هر ایرانی جاهل نیز بجز چند نفر صاحبان القاب بزرگ از اعلم الممالک و افضل الملک و خیر التوله و فیلسوف السلطه هیت و دهشت استیلا روسی را فهمیده و لذت استقلال را اگر هم نه از راه علم بوده از راه ظلم چشیده است. ولایات شمالی ایران بقدر کافی نوع حکومت و تسلط روسی را حساً دیده و پریشان گشته. قتل و حبس و تبعید و جلای وطن بزرگان و پیشروان و اهل معرفت آن ولایات، تسلط اتباع شریر آن دولت بمال و جان و ناموس مردم و حکمرانی هر یک از آنها در آذربایجان و گیلان و خراسان، مداخلات بیجا از طرف قشون روس در همه امور مردم، دست اندازی بنوامیس مردم در تبریز، دزدی و شرارت سربازان روسی و تجاوز آنان بر دکاکین و برداشتن هر چیزی که دلشان بخواید و کشتن و زخمی کردن صاحب مال در صورت دنبال کردن، تجاوز بر دین و آداب و باز کردن میخانهها و فسق خانههای زیاد در هر رهگذر در ولایات متصرفه، هتک احترام مساجد و معابد، غصب خانههای مردم و عمارات ملی برای اقامت سربازهای روسی، و هزاران هزار جبر و جور در دهات و بلاد و بدتر از همه کوچانیدن «موزیک» های روسی از داخله روسیه بایران و دادن دهات و اراضی ایران بآنها و ساکن نمودن آنها در خاک ایران که مقدمه روسی کردن ایران است، این ظلمها پیمانه ایالات

روسیه غیر از روس نژادی و ملیتی نیست و همه باید روسی شمرده شوند و روس شوند و در خارج مملکت روس نیز هر جا که منافع روس است باید با سر نیزه بی آن رفت و هر نقطه که خون روس ریخته شد ابد الدهر جزو لاینفک روسیه است. ابراز شدت و مرعوب داشتن و قنایهای هولناک از ارکان تعلیمات این رساله اعتقادات روسی است. در حادثه نزاع در تبریز میان بومیان و قشون روسی و تجاوز و وحشیانه آنها بر مردم در محرم سنه ۱۳۳۰ «نوویه ورمیا» نوشت که در این موارد انسانیت حقیقی خواستار وحشیگری است باید همه شهر مسئول گرفته شده و بشدت مجازات و جریمه شوند. یک قزاق روسی در تبریز که شرف خبر نگاری این جریده شوم را نیز داشت در یک مقاله بشدت تأکید و تشویق میکرد حکومت روس را بر آنکه لگنها و اوستهای (آستینها) داغستان را که در موقع جنگ با عثمانی خطری برای دنیای اردوی روس میباشد بداخله روسیه کوچانیده و بجای آنها اهالی آذربایجان را بداغستان و اهالی داخله روسیه را بآذربایجان بکوجانند.

ایرانیان عوام اگر این مقالات را نخوانند افلا بواسطه تردد بققاز و ترکستان و داغستان اجرا شدن فعلی این اصول در آن ممالک می بینند. هر ساله صد هزاران عمله و کاسب ایرانی بروسیه میروند و تنها در شهر باکو از پنجاه الی هشتاد هزار ایرانی کار میکنند. همه اینها اصول جور خانانوسوز روس را می بینند که در مقابل آن همه ظلمهای بیحد و مالیاتهای بی حساب درجه تربیت بومیان قفقاز در صد سال گذشته بیشتر از دهاتیان ایران نشده که سهل است خیلی هم پائین تر آمده است زیرا ترتیب معارف ممالک متصرفی عمداً بیک طوری چیده شده که در زبان روسی و تعلیم علوم در آن زبان قسمت خیلی کمی از مردم بهره جزئی می برند و امکان وصول بمدارس عالیه برای ایشان عملاً نیست. در همه قفقاز و ماوراء قفقاز یک دار الفنون موجود نیست حتی عده مدارس روسی نیز خیلی کم است و در دهات با وجود غدغن سخت بودن مکاتب ملی و اسلامی حتی تعلیم الفبا مدرسه روسی هم جز در چند ده یکی نیست بطوریکه در زمستان و تابستان اطفال دهات مجاور دور دست نمیتوانند بآن یگانه دبستان ابتدائی بروند و اگر هم بروند پس از سالها تحصیل زبان ملی خود را یا مقدمات ابتدائی علم را یاد نگرفته و فقط قدری زبان روسی فرا میگیرند. از آنطرف مدارس ملی و تعلیمات بومی سخت ممنوع است و آنچه از طرف ایران و عثمانی هم از معارف و تربیت ملی نشر کنند راهش بسته است زیرا در پستخانها و گمرکخانهای سرحدی دخول کتب علمی و ادبی فارسی و عربی و ترکی که وسیله ابتناء تواند شد ممنوع و فقط کتب دعا و رمل و جفر و فال و طلسمات و خرافات مجاز است. باین ترتیب مردم از تمدن و آداب بومی و قدیم خود و از تاریخ ملیت خود بیخبر مانده خیال میکنند که واقفاً گنجی و گمیری و شکی را (که حالیه یلزاوتبول و الکساندرپول و نحو مینامند) اجداد روسیان بنا کرده اند و شعرا پوشکین^(۱) و لژمتوف^(۲) و تورگنیف^(۳) ایجاد و اختراع کرده و نام بزرگی در دنیا مخصوص پتر رومانوف است

و تزییه اسلام بگذارند. قانونی را که در قفقاز و سایر ولایات مسلمان نشین روسیه جاری است که بمقتضای آن تا مسافت معین از هر کلیسا میخانه و فسق خانه و مسجد نتوان بنا کرد و حرمت قرق کلیسا را باید بدین طریق رعایت نمود در ایران نیز اجرا کنند، قور بزرگان را اصطبل سازند و آثار پیشینیان را براندازند (چنانکه قبر نظامی گنجینه را در گنجه انبار کاه کرده اند)، و بدین طریق خواهند اثبات کنند که همه این ممالک حقیقه روسیه است. در «کلوب» ها (محافل) اعلانی را که در محافل پترسبورگ رایج است بیاویزند که سگ و تاتار (در زبان عامه روسی همه مسلمانان را تاتار گویند) حق دخول بمحفل ندارد. مدارس ملی را غدغن سازند و تحصیل زبان روسی را اجباری، زبان و دین و آداب و ادبیات و تاریخ ملی و بومی را بتدریج بقوانین مختلفه و بهانها و اعمال عمدی غیر صریح اهمال کنند، معلمین این شعبه ها را در مدارس از جاهلترین اشخاص بلکه عوام صرف انتخاب کنند و بجلیها و تزییبات عجیبی از یک طرف و رشوه پولی و منصبی و انواع تشویقات و تحذیرات و گذاشتن قوانین مرجه از طرف دیگر مردم را بقبول ملیت و دین و آداب و زبان روسی مجبور سازند و همه احکام جزیه و ذلت و مسکنت اعصار قدیمه را بر بومیان ملیت پرست بار کنند. کتب و نشریات بومی را بشدت نظارت و تفتیش (سانسور) کنند و بواسطه حذف و ابدال و تصرفات بی اندازه و جلوگیری سخت چیزی از زبان فصیح و ادبیات ملی نگذارند، و حتی در کتب دینی مداخله کنند و یک اصول دین و فروع دین سفارشی روسی از ماشین نظارت روسی بخورد مردم مسلمان بیرون دهند، چنانکه فرانسها در الجزایر قرآن را خواستند جرح و تعدیل کرده بعضی از آیات را از قبیل آیات جهاد و غیره حذف کنند و بواسطه بزرگی اشکال این اقدام معوق ماند. اینک در همه الجزایر یک تأسیس علمی اسلامی نیست، نه مدرسه نه کتابخانه نه کتابفروشی اسلامی، در مدارس آن مملکت معلم زبان عربی غالباً یک فرانسوی است که زبان عربی را خوب نمیداند، مدارس روحانی خراب و مغشوش و نزدیک باقرض و در زیر نظارت فرانسها، در آن ممالک افریقای شمالی که پنج شش قرن پیش مراکز علوم و معارف اسلامی بود وصیت دار العلم قیروان وطنجه عالم را گرفته و امثال ابن خلدون و ابن بطوطه بوجود آورده بود اینک معالم علم منطقی شده و بختی وادی خاموشان گشته که این انحطاط واضمحلال علم و ادب چند سال پیش نظر یک مستشرق فاضل فرنگی را که در آنجاها بوده زده بود زیرا مشار الیه در قسطنطین که از بزرگترین مراکز آبادی الجزائر است در پی تفتیش کتب عربی بود و در تمام آن شهر هیچ کتابفروش کتب عربی پیدا نکرد مگر یک دکان کوچک که آن هم متعلق بیکی از مبشرین مسیحی بود که ترجمه عربی تورات و انجیل را میفروخت!

بلی اینست معنی تسلط روسی و سایر هم مسلکان فرنگی او که مقلد مجتهدین پترسبورگ و محررین «نوویه ورمیا» هستند. آن نامه سیاه که رساله عملیه درباریان روس است از ابتدای تأسیس خود تا امروز مرتباً یک اصول اساسی معینه، بروی میکند و آن اینست که در قلمرو حکومت

و بخارای جدید و سمرقند جدید همواره تالی بهشت شداد و مبانی قوم عاد و بخارا و سمرقند کهنه همه وقت کثیف و محروبه بوده است، «آریمیقا»^(۱) و «آلگیرا»^(۲) و «آسترونوما»^(۳) از علومی است که هوش خارق العاده روسیان «مالاگان» و «موزیک» اختراع کرده و رصد خانه در سمرقند و مراغه نبوده و برای اولین مرتبه در کیف پیدا شده است.

تمامی این اوضاع تسلط بلای روسی را مردم ایران نه از راه علم بلکه بحسب سلیقه یا شعور طبیعی میفهمند و نتایج آنرا میسجند اینست که ما ایمان کامل داریم بر اینکه یک ضربت قطعی بر قوای روس در شرق مانند ضربت یوم خندق باعث نجات شرق و قیام ستمزدگان و احیای عظام ریمه ملل اسپر و مقهور تواند شد. یک مبارزه جدی قطعی مانند غزوه یوتد (در افغانستان) و ترانتون^(۴) (در آمریکا) و قوصوه (در سربستان سابق) شالوده کاخ عظمت و هیبت مغولهای عصر حالیه و بلغاریان و حتی ساحل توارا در هم خواهد پاشید، آنگاه جانشینان تاتار خونخوار قدیم از آسیای غربی رانده شوند و روز کفیر و انتقام در رسیده دل پر خون شرق از تذکار مظالم روسی بجوش آمده و خرس تشنه را بظلمات قبچاق و آرخانگل عقب رانده حسرت دریای آزاد را در دل او خواهد گذاشت.

همه این خیالات و امیدهاست که پیرامون دخول فاتحانه قشون اسلامی بقبه الاسلام کرمانشاه، مرکز ایران غربی، جمع شده و پروانه وار دور این شمع امید میگردد و در پیشرفت بالنسبه جزئی فتح کوت المماره و برداشتن یک قدم بسوی کرمانشاه امیدهای دوری در نظر جلوه میکند و آزادی و نجات شرق و اسلام از اسیری بخاطر میآید. بلی چنانکه گفتیم بواسطه همین فتح این امید با باز میگردد که کرمانشاه (که اسم بهرام چهارم پادشاه ساسانی را دارد و یادگارهای قدیمی رؤیا مانند از عظمت و عزت و شوکت و سطوت قدیم ایران از سلطنت بهرام و طاق بسطام، از خسرو پرویز و اسب وی شبدیز و معشوق وی شیرین و رقیب وی فرهاد، از داریوش و حکمرانی او بر ۲۴ مملکت دنیا و مقهور ساختن او یاغیان و سلاطین سرکش را و رجز خوانی با افتخار وی بر فراز کوه یستون که برای اخلاف نقش کرده، در خاطرها بیدار میکند) همینطور کرمانشاه خواهد ماند و به ایوانگروود مبتدل نخواهد شد. این اسامی، این آداب، این لغات، این یادگارها، این عادات، اسس و روح ملت است و روح ملت بدانها علاقه محکم دارد.

در این اوقات جنگ جهانگیر دلهای مردم دنیا از حیث استقلال ملی و آمال سیاسی خود در تزلزل است، این اوقات است که همه آن پیش آمدهای بدبختی که در صورت باختن کار روی میدهد پیش چشم میآید و تقدیرات ملل بدبختی که با ما همجوار و همکش بودند در نظر مجسم شده تاریخ در هم شکستن بنای ملت آنها از نظر میگردد، نفوذ و هضم تدریجی و غیر محسوس که فرنگیان در ازمنه اخیره دستور مملکت گیری

خود نموده و برای احتراز از غوغا و خونریزی و بیدار کردن مال کتوتاه نظری که تنها وقایع روزانه را می بینند و از مقایسه و استنتاج وقایع و تصور محیط توالی وقایع پنجاه و صد ساله در یک نظر عاجزند آن طریق را اختیار کرده اند هر چند که در روش روسی باز سریع السیر است با اینهمه در زمان صلح چندان بنظر نمیزند و در این نوع هنگامهای پر آشوب و دهشتناک است که همه آثار این روش مخصوص سیاسی تجلی میکند. در یک نظر میبینیم که سه قرن پیش روسها بقدری از ایران دور بودند که ممالک و ملل بزرگ میان آنها و مملکت ما واقع بود در این مدت طوفان سیل روسی بتدریج ممالک و لگا و تاتارستان را کاملاً استیلا و هضم نموده و قریم (تاتارستان جنوبی) و داغستان و گرجستان و قفقاز و ولایت چرکس را از یکطرف و بخارا و خیوه و سمرقند و تاشکند و مرو را از طرف دیگر استیلا کرده با جوج و مأجوج ظلمات شمالی از باب الأبواب دربند نیز در گذشته ایالات ایروان و گنجه و باکو و قراباغ و شیروان را از ایران، و قارص و باطوم و غیره را از غنای اتزاع کرده و محدود اردبیل و تبریز رانده اند. بعد می بینیم بواسطه یک بهانه جزئی که در ربیع الثانی ۱۳۲۷ بدست آوردند دو سه هزار سرباز به تبریز روانه کردند، و طولی نکشید که همان سپاه «مستحفظ قونسلخانه و اتباع خارجه» مثل مور و ملخ در دهات و نواحی تبریز منتشر شدند و هفته بهفته ماه بام معامله سازا با مردم و در امور داخلی مملکتی تغییر و شدت دادند و بر مداخلات و تسلطشان افزودند و در حقیقت شروع بحکومت کردن نمودند. در اندک زمانی بنواحی آرتوق و آتراب بهانه حفظ املاکی که در اجاره اتباع روس است رفتند، بعد پنجاه نفری یارومیه برای «حفظ قونسلخانه» آنجا فرستادند، بعد بجوی و سلماس رسیدند، بعد در ماکو پیدا شدند، کم کم محافظین قونسلخانه اورمیه زیادت شدند، در خوی قونسلخانه بنا شد، بسلماس عامل روسی رفت، در خلخال و سراب بهانه دیگر منتشر شدند، بدهخوارقان و مراغه قدری قشون فرستادند، به یکانات و گرگر و علمدار رفتند و در مرند تأسیسات دائمی نهادند، عده ساختو همه جا دو سه و پنج و ده برابر زیادت شد اما بتدریج، بیک بهانه دیگر باردبیل قشون وارد کردند و کم کم باطراف اردبیل و مشکین و نمین و آستارا و طالش و گالش قشون کشی کردند، بعد با حسینعلی خان گلش درافتادند، بسر گلشها قشون کشیدند، دهات آستارا و خصوصاً ورمین را قتل عام کردند، از راه دیگر بحوالی زنجان و ولایت خسه رسیدند، در همان اوان قدری قشون هم بخراسان بردند، سه ماه بعد از آوردن قشون بتبریز چهار هزار سرباز بهانه حمله مجاهدین بطهران بقزوین فرستادند و بدین طریق رشت و سایر نقاط گیلان را بتدریج استیلا کردند، بکرگازردو لشکر کشی کردند و جنگها نموده قتل و غارتها کردند، بقومن و لنگرود سرباز فرستادند، کم کم قشون کفایت نکرد و بی در پی قشون تازه وارد نمودند و بتدریج دیگر حساب آن از دست هر کس دررفت، گاهی محض اغفال قدری پس میفرستادند، دوپست نفر روانه میکردند و بعد دو دفته هر بار سیصد نفر مثلاً وارد میکردند، بعدها قدری قشون باسترآباد

(۱) علم حساب یا اریتماتیکی (۲) الجبر والمقابله (۳) علم هیئت و نجوم (۴) Trenton

وقتی که یک ملت اسیر میشود

شاید در میان هموطنان ما کسانی باشند که چون از ترتیبات عالم چنانکه باید مسبوق نیستند و نظریاتشان ساده و بی بنیان است از روی کمال خیرخواهی و ایران دوستی تصور نمایند که نفع ایرانیان در این است که اختیارات خود را بدست بیگانگان بدهند و حالاً که خود نمیتوانند در راه ترقی و آبادی قدمی بردارند اقلاً دیگران را مانع ترقی دادن ایران نگردند. و از آنجائی که شنیده یا دیده اند که هندوستان و قفقاز و مصر و ممالک دیگری که در تصرف دول اروپائی در آمده اند دارای رشته های خط آهن و کوچهای قیرفرش و تماشاخانه ها و قهوه خانها و مراکز عیش و حال و لولهای آب زلال و اغلب خورده کاریهای تمدن هستند با خود اندیشه نموده که چه عیبی دارد ایران ما هم در زمره این ممالک باشد. مگر تا کی باید گرد و خاک خورد و آب ناپاک نوشید و بی آبرویی کشید. باید گذاشت این فرنگها بیایند و کمی این آب و خاک بی صاحب را سر و سامانی بدهند، آخر مردم بیچاره از دست رفتند، رعیت از پا درآمد، همه دنیا در راحت و آسایش است جز ما یک مشت بدبخت که از یک طرف دزدمان میزند و از طرف دیگر داروغه. بلی حتماً صلاح ایران در این است که با مزگان خاک راه اروپائیان متمتن را رفته و بالای چشم خود جایشان دهیم. و هموطن محبوب ما برای اینکه در دلش هیچ حرمان و ندامتی نمانده باشد محرمانه بخود میگوید: وقتی که مملکت ما هم از پرتو تمدن اروپائیان ترقی کرد و کسب مقامی نمود و ادارات کشوری و لشکریان منظم شد و چرخ آبادی و امنیت برآید و آبهای کشمکش و انقلاب از آسیاب افتاد و دیدیم که دیگر کار را آموخته ایم و نیازمند برهنائی دیگران نیستیم یک روز بطور ناگهانی قوای منظم شده خود را که همه اهل ایرانند و دوستدار آب و خاک آن آماده نموده و عذر مهمانهای خود را میخوانیم! و با این گونه اندیشه و صغری و کبریها کار را آسان نموده و خود را متقاعد مینماید که هان اینست یکتا راه نجات ایران و یگانه طریق نیکبختی ایرانیان. و از آن پس خدمت حقیقی را در این میندازد که سر تسلیم پیش افکند و حتی المقدور هموطنان نادان دیگر خود را نیز از خر شیطان استقلال طلبی پیاده کند و با سرار ترقی و نکات آبادی حقیقی ملک رهنمونشان گردد.

در این مقاله روی ما باین گونه هموطنان عزیز است که بیک قسمت بزرگی از ابناء جنس خود شرف و برتری دارند چون از همین خیالات و تفکراتشان معلوم است که اقلاً در فکر وطن نیاکان و مرز و بوم مقدس ایران هستند، شوری در سر و آرزویی در دل دارند و مانند هزارها برادران دیگر خود فقط در بند بیرون بردن گیم خود از آب نیستند و در باره کارهای وطنی بجملة ناسیمن «ای بابا ما را باین کارها چه» معتذر نمیشوند. و این هم تکلیف روزنامه های ایران بود که این گونه ایرانیان را که تقصیرشان فقط در ساده لوحی و بیخبری از اوضاع عالم و از حقایق

و مقداری زیاده تر بشهد و قوچان و اندکی بازندران آوردند، و تقریباً تمام ولایات شمالی یعنی آذربایجان و خمسه و گیلان و مارندران و استراباد و خراسان و قزوین را استیلا کرده بتدریج سریع ولی بدون جنگ و بطور غیر محسوس مشغول استحکام ریشه تصرف خود در این ولایات و هضم آنها شدند، از یکطرف هم شروع بکوچانیدن مهاجرین روسی بحوالی اورمی و ماکو و استراباد کرده فقط در یکسال (۱۳۲۰) بیشتر از صد هزار «موزیک» روسی باین ولایات کوچانیدند و دولت ایران را مجبور بتغییر ماده استملاک اتباع روسی در اراضی ایران از عهد نامه ترکن جای کردند، و از یک طرف بلا فاصله و متوالیاً بصدمات سیاسی و حملات و تهدیدها و تمام حجتها و سختگیرهای مالی و سیاسی و اشکالات و زجر کشی دولت را از پا انداخته مشغول قبض روح او شدند. سیل استیلای روسی در قزوین توقف کرده بود و دائماً بی بهانه بود که فراتر برود و بسمت جنوب گراید. در این زمان جنگ بیبانه جنگ با وطن پرستان ایران بقم و عراق و کاشان و اصفهان و همدان و نهاوند و کرمانشاه و قصر شیرین و ملایر و تویسرکان رسید و نصف بیشتر معموره ایران را در گرفت. و چون همه اینها در یک نظر بنگریم می بینیم که «مستحفظین قونسلخانه تبریز و اتباع خارجه در آن شهر» در کمتر از هفت سال در حدود لرستان و فارس مشغول محکم ساختن مقام خود هستند.

در نتیجه همه این بیدادهاست که خون و عروق و اعصاب و رگ و پوست و استخوان هر ایرانی و ایرانی نژاد و هر مسلمان شرقی با کینه روس و حس انتقام جویی پر شده است. اهریمن این ملک روس است و هر ایرانی بیکی از طرق عدیده و هزاران نوع ظلم و اجحاف روسی این حقیقت را دریافته است و بر روی همین حس جلیلی است که ما بایه امید خود را بقیام عمومی ایران در اولین شکست مهم روسی میگذاریم.

اسناد این حس تمیز دشمن خود با ایرانی - که هر حیوانی حتی سگ دارای آنت و در دخول بی اذن بیگانه بخانه عوعو میکند - بی اساس و از خود پستی نیست. همچنانکه دشمنان ایران اگر امید خود را در تسلط بر ایران از روی اخلاق همین مشت تن پروران ملقب و امیر الامراهای خود خواه که اغلب در رکاب «شاه شهید» یا «شاه مرحوم» کوچهای فرنگ را نیز دیده اند میزان بگیرند بزودی گول خوردن خود را خواهند فهمید همان طور دوستان ایران نیز اگر میزان اشتراک ایرانی را در دفاع وطن و کمک بتمدن اروپائی خود از تقاعد و سنگینی و جین و تردّد حضرات اجل طهرانی قیاس گرفته و اجر دهند بسا بی انصافی خواهد بود. ایرانی در نفع شطرنج بازی دفاع وطن همه چیز خود را از پیاده و سواره آورد بجز شاه کوچک خود را که آن هم یک اسم بیشتر نیست و قیماً دل او با رعایای مجاهد و جانفشان خود بوده و فقط از رعب احاطه روس بیایبخت مات شده بود و حرکت نکرد. سزای ایرانی آن نیست که با وجود جنگیدن با تفنگ کهنه و بی ذخیره لازم و بی توپ او را بی همت حساب کنیم. غایه الجود بذل الموجود.

که از بزرگان انگلستان و وزیر هند بود با کمال سهولت عین مدعای مارا ثابت میدارد. وزیر مذکور در موضوع هندوستان میگوید: «از آنجائی که مقصود ما مکیدن خون هند است باید بیشتر در آن عضوهای فرو بریم که خون زیاد جمع شده ویا افلا در آنجاهائی که جریان خون قوتی دارد نه آنجاهائی که کم خون وضعیف گردیده». و مؤلفی دیگر گفته «قصده عمده انگلستان در هند پیدا نمودن راهی است که از رعایای آسیائی خودش هرچقدر ممکن باشد بیشتر جلب ثروت نماید نه اینکه آنها را از نعمتهای تمدن تمتع و بهره بچشد».

معلوم است وقتی که یک ملت اروپائی مملکتی را تصرف نمود ناچار برای آن مملکت در ضمن بعضی فوائد هم منظور هست از قبیل خط آهن و نظافت ککوچها و تسهیل وسائل مسافرت و حمل و نقل و تلگراف و تلفون و غیره ولی در مقابل این جزئی ترقی مادی که شاید چشم هموطنان مارا بزند مصائب و بلاهای بیشماری هست که هر کدام از آنها میتواند ملت را از پا درآورد. و آنکھی اگر بدقت بنگریم خواهیم دید که این خط آهن و غیره هم که در همه جای دنیا مایه آبادانی مملکت و آسایش مردم است در ممالکی که در بند بندگی بیگانگان است مزید بر سیه روزی مردم بدبخت میگردد. چنانکه ۱۰۱۳۰ فرسنگ خط آهن هند که تمام شهرهای بزرگ و بندرهای مهم را با یکدیگر مربوط میدارد هندیان بیچاره را از پا درآورده و جانها را بلب رسانده و در حقیقت حکم یک قلاده آهنین مدلتی را دارد که بر گردن مملکت نهاده باشند و فائده اش برای هند ازدیاد قحط و غلاست چونکه در سالهای فراوانی زیادی غله را بخارج میبرد و در انبارهای مملکت گندمی نمایاند که در موقع لزوم جلوی قحط و غلار را بگیرد. و اگرچه در موقع لزوم کیانی میتواند گندم را باسانی پس بیاورد ولی فقرا قدرت ندارند که گندم را با قیمت دو کرایه رفت و آمد که بآن افزوده شده بخردند و هزاران هزارها تلف میشوند. و جانی که خط آهن با آتمه محسنات طبیعی که دارد مزید بر بدبختی گردد نتایج خانه برانداز هدایای دیگر متمدین را بادرک خوانندگان باز میگذاوریم. همینقدر باید دانست که از دول مالک الرقاب منتظر مردی و مردمی بودن از گرگ چوبانی و از دزد پاسیانی چشم داشتن است. و اگر در ظاهر هم کمی بترقی و آبادانی مملکت نمایاند فقط برای جلب منفعت است نه از راه لطف و مکرمت. چنانکه در سال ۱۰۲۲ هجری وقتی که چند نفر انگلیسی با کمال خضوع و خشوع قدم بساحل خاک بر اومه نهادند برای تجارت آمده بودند. امروز هم که بیشتر از سیصد سال از آتروز گذشته و اختیار مطلق ششصد کرور نفوس هندی در دست یک نفر انگلیسی است که از جزایر دور دست بریطانیا بنوان نایب السلطانی از طرف اعلیحضرت امپراطور کل ممالک هندوستان میاید باز یکتا مقصود انگلستان تجارت است و دوشیدن هندوستان و از گون بخت که بهمین مناسبت بگو شیر ده انگلستان مشهور شده و امروز تمام دارائی و حشمت و جلال انگلستان از صدقه سر این کرور کرور هندیهای پابرنه و عوری است که سالیانه هزارهاشان از گرسنگی جان میدهند.

امور است بکنه معایب زیردستی و بندگی سیاسی مطلع نموده باشند. ولی افسوس که روزنامه‌های ما هم یا بمضمون «تا راه دان نباشی کی راهبر شوی» در اینگونه مقاله‌ها سر رشته کافی نداشتند ویا آنکه چنان سرگرم کارزارهای قلمی با همکاران خود بودند که برای نوشتن اینگونه مطالب بی سر و صدا و بی زرق وریا پارا از رکاب توسن تندی و شدت برون آوردن اسباب سرشکستگی و سردی بازار روزنامه خود میدانستند، و وقتی هم که در ضمن یک مقصود شخصی دیگری کلامشان باسیری و غلامی سیاسی میرسید منتهی محذوری را که در اسیری و بندگی میدیدند لگدکوب شدن تربت پاک نیاکان بود در زیر سم ستوران روس و بلند شدن ترانه ناقوس بجای بانگ روح افزای لا اله الا الله. غافل از اینکه عمده از ایرانیان اصلاً دارای یک رشته اصول خشنی هستند که نه از لگدکوب شدن توده خاک و خاشاک و کلوخ و سنگ چندان متأثر میشوند و نه از شنیدن ترانه ناقوس چندان بهیجان میآیند. و بجبهات مزبوره سیئات اسیری را اغلب هموطنان ما ندانستند و هنوز هم نمیدانند که وقتی که ملتی اسیر شد چه تغییرات و تبدیلات دلخراشی در زندگانی او حاصل میشود و مقصود ما در این مقاله بقدر مقدور خود فهماندن همین نکات است.

باید دانست که مطابق یک قانون عمومی در همه جای دنیا و در هر زمان سبب حقیقی افمال و اعمال انسان تحصیل نفع بوده اعم از اینکه نفع مادی باشد یا روحی نفع شخصی باشد یا نفع عمومی، و جان دادن یک نفر سرباز هم در راه و وطنش که بنظر از هر تصور نفعی عاری مینماید در واقع برای تحصیل دو نوع نفع است یکی نفع عمومی که بوطن و باز ماندگانش عاید میشود و یکی نفع روحی که عبارت است از لذتی که بانسان دست میدهد وقتی که حسن میکند که در راه مقصود عالی خود بزرگترین خدمات را که جان فدا نمودن باشد بجای آورده. و در این صورت آشکار است که روس و انگلیس که سیاستشان مخصوصاً مبنی بر کسب نفع و بنا بگفته یکی از بزرگترین و وزیرای دول متحدشان مبنی بر «خود پرستی مقدس» است در راه خدمت بانسایت و تمدن نیست که این همه در تصرف مملکت ما زحمت بخود میدهند و برای رضای خدا و بیغمبر نیست که لیره‌ها و مناتهای از جان عزیزتر خود را با یک اسراف و هرزه دستی سخاوت نائی در این راه صرف و شیخ و شاب را از خود خوشنود مینمایند. و هم نمیتوانیم این کوششها و جد و جهدها را یک قصد جهانگیری ساده نسبت دهیم چون دیگر وضع دنیا عوض شده و شیوه جهانگیری خشک و خالی که یکتا منظور کشور گشاهای باستان بود متروک گردیده و دنیا یک تجارت خانه وسیعی گردیده و میدانهای جنگ هم صورت یک «چرتکه» را پیدا نموده که بیشتر حساب نفع و ضرر را مینماید نه فتح و ظفر را. داراها و اسکندرها و قیصرهای این عصر نیز کویال و بازورا بسنگ و ترازو مبدل نموده‌اند و از مریخ که خدای با صلابت جنگ است رو تابیده و در پی مشتری و خریدار با زر و بی زور میگردند. مقصود اصلیشان رواج بازار تجارتشان است و جلب ثروت ملل بیچاره دیگر. دوره خونریزیهای بیفایده گذشته و دوره حاضر دوره خون مکیدن است. و کلام سالیزبوری معروف

نظری باوضع ملل مقهوره بیندازند باسانی ملتفت اشتباه خود خواهند گردید. چه ۱۵۰ سال است که هند اسیر انگلستان گردیده و هنوز زندهای هند یک در صد و مردها یک در ده هم خواندن و نوشتن ساده را نمیدانند در صورتی که ژاپن از پرتو آزادی در عرض ۵۰ سال بجائی رسیده که با انگلیس هم عهد و هم پیمان میگردد. حکومت هند در سال ۱۳۲۴ هجری فقط هشت میلیون ونیم تومان برای معارف تخصیص نموده در صورتی که برای مصارف قشونی در همان سال بیشتر از صد و هفده میلیون تخصیص کرده است. در این صورت آیا برای هندوستان کدام روزنه نجاتی باز مینماید؟

گلابدستون معروف گفته که «فقط آزادی است که میتواند ملل را حاضر و لایق برای آزادی نماید». این حقیقت گرانهارا باید آویزه گوش نمود و دانست که راه آزادی آزادیت و اسیری جاده ایست که ملل را بلب گور انهدام و نیستی دلالت مینماید.
شاهرخ

آخرین سفر لرد کیچنر

(ترجمه تحت اللفظی قصیده روبرت لیمان آلمانی)

دریای شمال را یک کشتی آهنینی میکشاند. -

طوفان آب دریا را بشکل موجهای کف آلودی روی هم میریزد
وسی میکند که حرکت سریع کشتی را کند نماید.
در هر حال کشتی پیش میرود.

یک مردی از آهن و سنگ روی کشتی است.
کله بزرگ منتهی و فرماتروائی او
کشتی را از بندری که محافظ او بود
کشید در میانه امواج و طوفان دریا.

اما در دریا انتظار او را میکشد
یک گرسنه خونخواری
که چندین دفعه منتظر او بود:
در روی دریا مرگ منتظر اوست!

مدد! صدای طوفان عکس میاندازد
در زمین و در آب. دنیا را پر میکند.
طوفان هوارا بتزلزل در میآورد.
اموات را در قبرهای خودشان حرکت میدهد.

طوفان بیرون میآورد از دخمهای تاریک قبر
هزاران زنها و بچههای بوژرا.
آنها را برمیانگیزاند بطرف مردی
که با کمال آرامی و دل سخی آنها را بکشتن داد -

و در صورتی که حالیه در سال قریب ۲۰۴۰۰ کرور تومان از هند بانگلستان میروود و ۳۶۰ کرور تومان هم بمأمورین فرنگی که در خدمت ادارات هند هستند داده میشود بنا بر راپورت های رسمی و احصائیات از سال ۱۱۸۳ تا ۱۳۲۶ هجری که رو بهمرقعه صد و چهل و سه سال میشود پنجاه و یک مرتبه در هندوستان قحط و غلای روی داده و فقط در عرض مدت قرن سیزدهم هجری ۶۴ کرور نفوس از گرسنگی در هندوستان تلف گردیده و از روی احصائیات خود انگلیسها معلوم میشود که در اوایل قرن سیزدهم هجری صد و هشتاد کرور نفوس در هندوستان هیچ وقت تا اندازه که سیر بشوند خوراک نداشته اند.

از طرف دیگر مالیات های رنگارنگی که بر ملل اسیر تحمیل میشود باندازه سنگین است که کمر دهقان و کاسب و اهل حرفه را میشکند و از کار متفرشان میدارد. مالیات نسبت بعایدات در هند دو برابر همان مالیات است در انگلستان و هندوی بیچاره که بخون دل از جزئی اندوخته خود قسمت مهمی را بعنوان مالیات میدهد هیچگونه حقی در تعیین مقدار یا در کیفیت استعمال آن ندارد.

دیگر از مصائب مهمه که بر ملل مقهوره وارد است همانا خدمت اجباری در قشون خارجی است. و وخامت این مسئله در مدت این جنگ عمومی حالیه بخوبی محسوس شد که دول اروپائی با چه قساوت قلب جوانانی را که هنوز در عزای پدر و برادری هستند که در راه دفاع آزادی مملکت خود بدست همین «تمدن» کشته شده اند بیدانهای جنگ خود میکشند و مخصوصاً در صفهای پیشین و در دهنه توپ جایشان داده و برای حفظ جان خود از بیکر آنها سنگرها میسازند.

از جنگ گذشته روسیه در موقع صلح هم باهم خدمت نظامی همه ساله هزارها جوانان با حس و غیرت ملل مقهوره خود را بعنوان ساخلو بنقاط دور دست سیری و شمالی روسیه و جاهانی که سرما سنگرا میترکاند میفرستد و بنا باحصائیات نظامی صدی ۴۷ نفر از این جوانان از سرما و خستگی هلاک میشوند. و با این شیوه ستمگری و غنڈاری دولت روسیه بهترین عناصر مللی را که در زیر ربه تسلط خود در آورده و میداند که ممکن است بعدها برای او اسباب زحمت و سردرد فراهم بیاورند در زیر برف و یخ صحراهای بیکران خود که نمونه از زمهریر است مدفون مینماید.

جوانان ایران که امروز در راه وطن تحمل جزئی مرارتی را نمیکشند اید ملتفت نتایج کم حیتی خود باشند و بدانند کسی که امروز از خدمت رجانفشانی در راه وطن شانه خالی کند فردا «کنوت» روس شانه سیمیش را آبخوسی خواهد نمود.

بلائی اسیری پیش از آنست که در این مقاله مختصر ما بگنجد همینقدر در بیان مقاله خود میگوئیم که ترقی حقیقی که باید منشأ سعادت ملل آزاد باشد برای ممالکی که اسیر پنجه قهر بیگانگان هستند امکان پذیر نیست و کسانی که تصور مینمایند که ایران در تحت قیمومت دول متمدنه میتواند ترقی نماید و در آخر یک روز خود را آزاد نماید بکلی راه خطا میروند. و اگر مختصر

روسها را تصرف کرده و صبح همان شب جنگ کنان داخل شهر گردیدند. روسها بعد از چند ساعت جنگ در کوچها تاب مقاومت نیاورده شهر را تخلیه کرده فرار نمودند.

سفر یک تحت البحری آلمانی با امریکا

از عجایب کارهای صنعتی و عظیم اعمال بحری که این ایام انظار عامه مردم را در روی زمین متوجه بخود نموده و وعدههای بسیار نیک برای آینده آلمان میدهد سفر یک تحت البحری آلمانی است از آلمان با امریکا و عبور آن از وسط خط محاصره کشتیهای جنگی انگلیس.

تحت البحری مذکور موسوم است به «دویچلاند» و ظرفیت آن ۶۰۰۰۰ خروار (۲۰۰۰۰ تون) است و مقدار مال التجاره که او در این سفر با امریکا حمل کرده قریب ۲۴۰۰۰ خروار (۸۰۰ تون) بود از مواد رنگی و دواجات بقیمت ۲۴ کروار تومان (تقریباً ۶۰ میلیون مارک). در ۲۱ شعبان (۲۳ ژوئن) «دویچلاند» از برمن از بنادر آلمان خارج شده و بخط مستقیم از دریای مانش که مقر کشتیهای فرانسه و انگلیس است گذشته رو با امریکا رفت. در دریای مانش مجبور شد که ۲۴ ساعت در زیر دریا توقف کند زیرا که بیم آن میرفت که کشتیهای دشمن آنرا دیده ضبط یا تلف نمایند. بعد از آنکه از این خطر گذشته و داخل دریای محیط غربی شد اغلب روی آب سفر میکرده است و از قرار معلوم از ۶۶۷ فرسخ مسافت بین آلمان و امریکا فقط قریب ۲۵۰ الی ۳۰۰ فرسخ آنرا زیر آب طی کرده است و مابقی را روی آب. بعد از آنکه انگلیس و فرانسه دیدند که همه زحمات آنها برای بدست آوردن این کشتی باطل گشت و فائده نبخشید باز سر قته جوی را باز کرده و خواستند شاید از این راه که این کشتی را باید بسمت کشتی جنگی شناخت و بدین طریق از قرار قوانین الملل حق ندارد که بیش از ۲۴ ساعت در بندر بی طرفی بماند آنرا از بندر بیرون کشیده طعمه خود نمایند. لکن دولت امریکا «دویچلاند» را بسمت یک کشتی تجاری تحت البحری شناخته و بالطبع آنرا دارای حقوق همین جهازات تصدیق نمود و در اینجا نیز تبر متفقین بسنگ خود.

تحت البحری اولی تجاری رفت و بمقصد رسید و عنقریب با صمغ و کاج و چوب و نیکل بآلمان مراجعت خواهد کرد. و یک تحت البحری دومی هم موسوم به «برمن» که از بندر برمن راه افتاده است در راعت و در این روزها در ریو دو ژانیرو (امریکای جنوبی) انتظار آنرا میکشند. سومی و چهارمی هم طولی نخواهد کشید که بنقاط دیگر خواهند رفت. چیزی که علاج ندارد حمسرت و افسوس ابدی است که بدل بریتانیای کبیر خواهد ماند چه برای العین میبیند که فرمانروائی امواج خواهی نخواهی از کف او بیرون می رود.

زین پس تزند گراف بسیار کاندرا دریا یکی نهنگ است.

در اینجا کاویان در برلین چاپ شد

طوفان در روی تخته بارهای کشتی بیرون میآورد کشتیهای جنگ اسکاگراک را. طوفان از همه طرف کشتیها را در روی بالهای مهیب خود میآورد از ساحل ایزر و از تپهای گلیولی.

طوفان قوای آنها را هزاران برابر زیاد میکند که کشتی را با هزاران دست نگاه دارند. طوفان با آنها دستها و انگشتی قوی میدهد که بالاخره آنها بانجام برسانند کار بزرگ مقدس مردگان را: انتقام را!

یک شکستن، یک خرد شدن، یک تزلزل، یک خم شدن، فولاد خرد میشود، تختهها از هم پراکنده میشوند. بتوسط دستهای غیبی مردگان یک کشتی در هم شکسته غرق میشود - و طوفان هنوز صدا میکند.

در قمر دریای شمال خوابیده است افتخار فاتح افریقا، لرد خرطوم. طوفان میایستد، مد عقب می رود، در قمر دریای شمال خوابیده است خوشبختی انگلیس!

(روبرت لیبان)

شکست روسها در ایران

در ۶ شعبان جنگ سختی در نزدیکی خانقین میان عثمانیها و مجاهدین ایرانی و روسها اتفاق افتاد که با شکست و رجعت روسها منتهی شد و قشون اسلام در شب ۸ شعبان وارد قصر شیرین شدند. بعد از استرداد قصر شیرین قشون عثمانی بکمک داوطلبان ایرانی روسها را مهلت نداده بی در پی بر آنها هجوم آورده و آنها را با تلفات زیاد تا حوالی سرپل و زهاب عقب نشاندند. چند روز بعد قوای شکست خورده روسی در آنجا هم تاب مقاومت نیاورده و تا شرقی سرپل عقب رفتند و در آنجا در استحکاماتی که قبل از وقت تهیه کرده بودند جا گرفتند. ولی در ۲۵ شعبان باز در جلو حملات بهادران اسلام مجبور شدند که از آنجا هم بیرون رفته و تا کرد (تقریباً دو فرسخ در مشرق سرپل) عقب بنشینند. در ۲۷ شعبان قوای متحده اسلام هجوم سختی بر روسها برده و آنها را از کرد بیرون کردند. قوای روس با جنگ پس قراولی خود را عقب کشیدند ولی ایرانیها و عثمانیها آنها را با کمال شدت تعاقب کرده و مجال قرار و راحت بدانها نداده پشت سر هم از خسرو آباد و هارون آباد و ماهیدشت تاراندند. روسها میخواستند در ماهیدشت مقاومت کرده جلو ایرانیها و عثمانیها را بگیرند ولی سرعت تعاقب اینان فرصتی برای آنها نگذاشته بهمان ترتیب جنگ پس قراولی تا نزدیکی شهر کرمانشاه عقب نشسته و در استحکامات غربی شهر جای گرفتند. در غزه رمضان قوای ایرانی و عثمانی با یک هجوم شبانه تمام مواضع و استحکامات